

قرآن و علوم انسانی

سالها است که افراد دلسوز در نظام اسلامی، مسأله ای به نام «اسلامی کردن علوم انسانی» را مطرح می‌کنند و در این مورد مقالاتی نوشته و نشست‌هایی نیز برگزار شده است. از روزی که دانشگاه در ایران تأسیس شده، علوم انسانی با اصول برگزیده غربیان تدوین گردیده، و اساتید دانشگاه نیز نوشته‌های تعلیمی خود را بر آن اساس تدوین نموده‌اند، و فارغ‌التحصیلان این رشته، جز تقریر سخنان غربیان، چیزی نیاموخته‌اند، و اسلامی کردن علوم انسانی در این شرایط، همت بالایی از اساتید و متفکران می‌طلبد که بتوانند در برابر فرضیه‌های آنان، اصول و حیانی را جایگزین سازند.

البته اسلامی کردن چنین دانش‌هایی به معنای بریدگی از آموخته‌های غربی و کنار نهادن آنها نیست، بلکه پس از الگوپذیری از اصول اسلامی، افکار آنان را محک زده و از آنچه که با معارف و حیانی در تضاد نباشد بهره گرفته می‌شود.

علت این دگرگونی چیست؟

جا دارد که سؤال شود، علت این تحول چیست؟ و چه مشکلی در علوم انسانی از منظر غربیان هست که دلسوزان نظام را بر چنین تحول و دگرگونی واداشته است.

۱. پیام حضرت آیه الله العظمی سبحانی به چهارمین کنگره بین‌المللی علوم انسانی

اسلامی و سومین دوره جایزه جهانی علوم انسانی اسلامی (آبان ۱۳۹۶).

پاسخ این پرسش نیاز به بیان مفصلی دارد که این نوشته عهده دار آن است. مقدماتاً یادآور می‌شویم در فلسفه یونانی و پس از آن در فلسفه اسلامی امور هشتگانه‌ای به نام «مور ثمانیه» مطرح می‌باشد، و فلاسفه معتقدند هر دانشی از دانش های بشری از این امور برخوردار بوده و استادان هر علمی باید آنها را به دانشجویان خود بیاموزند، و ما از این امور هشتگانه به بیان سه امر بسنده می‌کنیم: ۱. موضوع علم، ۲. محمول علم، ۳. غایت و غرض از علم.

یعنی هر علمی برای خود موضوعی، و مسائل و محمولاتی، و غرضی دارد که آن دانش را از دیگر علوم جدا می‌سازد. در این مورد، مثال بسیار فراوانی است که ما خود را از طرح آنها بی‌نیاز می‌دانیم.

با بررسی که انجام خواهد گرفت روشن خواهد شد که از دیدگاه قرآن، موضوع و محمول و هدف در علوم انسانی، با امور سه گانه‌ای که در منظر غربی مطرح است، کاملاً مغایر و مباین می‌باشد، و در جامعه اسلامی نمی‌توان دومی را جایگزین اولی ساخت. اینک توضیح این دوگانگی‌ها در مراحل سه گانه:

الف) انسان از دیدگاه قرآن و دیدگاه غربیان

۱. انسان از دیدگاه قرآن

موضوع در هر دو دیدگاه انسان است اما نگرش اسلام به انسان با نگرش غرب کاملاً متفاوت می‌باشد، انسان در قرآن از مزایای یاد شده در زیر برخوردار است، و هیچ یک از مزایا در نگرش غرب نیست.

۱/۱. خلیفه الله در روی زمین

قرآن انسان را (نه تنها حضرت آدم) به عنوان خلیفه خویش در روی زمین مطرح می‌کند، و در خطاب به فرشتگان می‌گوید: ﴿إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً﴾ (بقره: ۳۰)؛ من در روی زمین، جانشینی قرار خواهم داد.

ناگفته پیدا است باید خلیفه از یک رشته کمالات و توانمندی‌ها برخوردار باشد که در پرتو آنها بتواند به جانشینی خود در روی زمین از خدای کمال مطلق تحقق بخشد.

۲/۱. معلم و آموزگار فرشتگان

خلیفه الله در روی زمین اسماء را از خدا آموخت چنان که می‌فرماید: ﴿وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا﴾ (بقره: ۳۱)؛ سپس علم اسماء [علم اسرار آفرینش و نامگذاری موجودات]

را همگی به آدم آموخت.

از نظر مفسران، مقصود الفاظ و نام‌های اشیاء نیست، بلکه آگاهی از اسرار هستی است که اسماء، گویای اجمالی از آنها است.

آنگاه خدا به وی امر کرد که آنها را به ملائکه بیاموزد چنان که می‌فرماید: ﴿يَا آدَمُ أَنْبِئْهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ﴾ (بقره: ۳۳)؛ ای آدم! آنان را از اسامی (و اسرار) این موجودات آگاه کن.

۳/۱. انسان مسجود ملائکه

سومین امتیاز انسان این است که خدا به فرشتگان امر کرد که به عنوان تکریم بر آدم سجده کنند، چنان که می‌فرماید: ﴿وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ﴾ (بقره: ۳۴)؛ آنگاه که به فرشتگان امر کردیم که بر آدم سجده کنند.

و همگان سجده کردند جز شیطان که مطرود درگاه الهی گردید.

هر چند به ظاهر فرشتگان بر آدم سجده کردند، ولی سجده بر آدم نمادی بر سجده بر مطلق انسان بود، و لذا در آیه دیگر می‌فرماید:

﴿وَلَقَدْ خَلَقْنَاكُمْ ثُمَّ صَوَّرْنَاكُمْ ثُمَّ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا

إِلَّا إِبْلِيسَ لَمْ يَكُنْ مِنَ السَّاجِدِينَ﴾ (اعراف: ۱۱)؛ ما شما را آفریدیم؛

سپس صورت بندی کردیم؛ بعد به فرشتگان گفتیم: برای آدم خضوع کنید! آنها همه سجده کردند؛ جز ابلیس که از سجده کنندگان نبود.

شیوه استفاده از این آیه که سجده بر نوع انسان بوده نه بر شخص، این است که در این آیه، آفرینش آدم، آفرینش همه انسانها و صورتگری او صورتگری همه قلمداد شده است، به گواه اینکه: محور سخن، با اینکه آفرینش آدم ابوالبشر است، در عین حال لفظ ضمیر جمع به کار می‌برد و می‌گوید: ﴿خَلَقْنَاكُمْ﴾ و ﴿صَوَّرْنَاكُمْ﴾. طبعاً باید گفت: سجده بر آدم نیز سجده بر همه انسانها بوده است.

در آیات دیگر نیز می‌بینیم که هبوط آدم، هبوط همه انسانها و حیات و ممات او در زمین، حیات و ممات همگان به شمار آمده است. این نیز موجب تداعی این معنا است که هر چه بر آدم حکم شده است، حکم بر تمام انسانها بوده است، چنان که می‌فرماید:

﴿قَالَ اهْبِطُوا بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ وَلَكُمْ فِي الْأَرْضِ مُسْتَقَرٌّ وَمَسَاعٍ إِلَيَّ

حِينَ﴾ (اعراف: ۲۴)؛ خدا گفت: فرود آید، در حالی که برخی دشمن

برخی دیگر هستید و زمین برای شما جایگاه بهره مندی محدودی است.

و نیز می‌فرماید:

﴿قَالَ فِيهَا تَحْيَوْنَ وَفِيهَا تَمُوتُونَ وَمِنْهَا تُخْرَجُونَ﴾ (اعراف: ۲۵)؛ خدا

گفت: در روی زمین زندگی می‌کنید و در آن جا می‌میرید و از آنجا برانگیخته می‌شوید.

۴/۱. حامل امانت الهی

امانت الهی بر آسمانها و زمین و کوهها عرضه شد، آنها از پذیرش اباء ورزیده و خود را شایسته تحمل آن ندیدند، ولی انسان پذیرای آن گردید، چنان که می‌فرماید:

﴿إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا وَحَمَلَهَا الْإِنْسَانُ إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا﴾

(احزاب: ۷۲)؛ ما امانت (تعهد، تکلیف، و ولایت الهی) را بر آسمانها و زمین و کوهها عرضه داشتیم، آنها از حمل آن سر برتافتند، و از آن هراسیدند؛ اما انسان آن را بر دوش کشید؛ او بسیار ظالم و جاهل بود، (چون قدر این مقام عظیم را نشناخت).

۵/۱. تسخیر جهان برای او

انسان گل سرسبد جهان آفرینش است که جهان برای بهره مندی او آفریده شده است، چنان که می‌فرماید:

﴿أَلَمْ تَرَوْا أَنَّ اللَّهَ سَخَّرَ لَكُمْ مَّا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَأَسْبَغَ عَلَيْكُمْ نِعْمَهُ ظَاهِرَةً وَبَاطِنَةً وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يُجَادِلُ فِي اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَلَا هُدًى وَلَا كِتَابٍ مُبِينٍ﴾ (لقمان: ۲۰)؛ آیا ندیدی خداوند آنچه را که

در آسمانها و زمین است مسخر شما کرده، و نعمتهای آشکار و پنهان خود را بطور فراوان بر شما ارزانی داشته است؟! ولی بعضی از مردم بدون هیچ دانش و هدایت و کتاب روشنگری درباره خدا مجادله می‌کنند!

۶/۱. ارزش انسان

انسان از ارزش بالایی برخوردار است که کشتن یکی معادل کشتن همه انسانها، و احیاء آن همسنگ با احیاء همه است، چنان که می‌فرماید:

﴿مَنْ قَتَلَ نَفْسًا بِغَيْرِ نَفْسٍ أَوْ فَسَادٍ فِي الْأَرْضِ فَكَأَنَّمَا قَتَلَ النَّاسَ جَمِيعًا وَمَنْ أَحْيَاهَا فَكَأَنَّمَا أَحْيَا النَّاسَ جَمِيعًا وَلَقَدْ جَاءَتْهُمْ رُسُلُنَا بِالْبَيِّنَاتِ ثُمَّ إِنَّ كَثِيرًا مِنْهُمْ بَعَدَ ذَلِكَ فِي الْأَرْضِ لَمُسْرِفُونَ﴾ (مائده: ۳۲)؛ هر کس، انسانی را بدون ارتکاب قتل یا فساد در روی زمین بکشد، چنان است که گویی همه انسانها را کشته؛ و هر کس، انسانی را از مرگ رهایی بخشد، چنان است که گویی همه مردم را زنده کرده است. و رسولان ما، دلایل رون برای بنی اسرائیل آوردند، اما بسیاری از آنها، پس از آن در روی زمین، تعدی و اسراف کردند.

۷/۱. الهام نیکی‌ها و بدی‌ها

انسان بدون این که در مکتبی درس بخواند، و در برابر استادی زانو بزند از درون، با نیکی‌ها و بدی‌ها آشنا است چنان که می‌فرماید:

﴿فَاللَّهُمَّهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا﴾ (شمس: ۳)؛ زشتی‌ها و خوبی‌ها را به وی الهام کرد.

بر خلاف گروهی که می‌گویند: نفس انسانی توانا بر شناختن خوبی‌ها و بدی‌ها نیست و باید از طریق شرع (معلم خارجی) به او آموزش داده شود، این آیه درست بر خلاف نظریه آنان دلالت دارد و گواهی می‌دهد که انسان در مکتب آفرینش و فطرت با این دو آشنا می‌شود و با چنین آشنایی در مقابل معلم خارجی (شرع انور) حاضر می‌شود.

قرآن حاکی است که هنگامی که قابیل، هابیل را کشت از کرده خود نادم و پشیمان گشت و بر زشتی عمل خود پی برد، چنان که می‌فرماید: ﴿فَأَصْبَحَ مِنَ النَّادِمِينَ﴾ (مائده: ۳۱).

ندامت و پشیمانی او حاکی از آگاهی وی از زشتی عمل خویش بود که آن را در مکتب فطرت آموخته بود، زیرا هنوز از جانب خدا، شریعتی بر هدایت انسان فرود نیامده بود، و نزول شرایع از دوران نوح آغاز شده است چنان که می‌فرماید:

﴿شَرَعَ لَكُمْ مِنَ الدِّينِ مَا وَصَّى بِهِ نُوحًا وَالذِّیْ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ وَمَا وَصَّيْنَا بِهِ إِبْرَاهِيمَ وَمُوسَى وَعِيسَى أَنْ أَقِيمُوا الدِّينَ وَلَا تَتَفَرَّقُوا فِيهِ كَبُرَ

عَلَى الْمُشْرِكِينَ مَا تَدْعُوهُمْ إِلَيْهِ اللَّهُ يَجْتَبِي إِلَيْهِ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي إِلَيْهِ
 مَنْ يُنِيبُ ﴿١٣﴾ (شوری: ۱۳)؛ آیینی را برای شما تشریح کرد که به نوح
 توصیه کرده بود؛ و آنچه را بر تو وحی فرستادیم و به ابراهیم و موسی و
 عیسی سفارش کردیم این بود که: دین را برپا دارید و در آن تفرقه ایجاد
 نکنید. بر مشرکان گران است آنچه شما را به سویش دعوت می‌کنید.
 خداوند هر کس را بخواهد برمی‌گزیند، و کسی را که به سوی او باز
 گردد هدایت می‌کند.

بنابراین عدالت خواهی، ستم ستیزی، پاسداری از پیمان، و گریز از پیمان شکنی،
 همگی در آفرینش انسان نهادینه شده است و هرگز آنها را از کسی نیاموخته است.
 لذا می‌فرماید:

﴿وَفِي الْأَرْضِ آيَاتٌ لِلْمُوقِنِينَ * وَفِي أَنْفُسِكُمْ أَفَلَا تُبْصِرُونَ﴾
 (ذاریات: ۲۰-۲۱)؛ و در زمین آیاتی برای جویندگان یقین است. و در
 وجود خود شما (نیز آیاتی است)؛ آیا نمی‌بینید؟!

در زمین و در آفرینش خود نشانه‌هایی برای افراد با ایمان است چرا دقت نمی
 کنید؟

۸/۱ طرح مستقل در آفرینش

انسان از نظر قرآن، طرح مستقل در آفرینش دارد و این موجود زنده در روز نخست
 به همین شکل و کیفیت آفریده شده است، و اگر مرور زمان تفاوت‌هایی در سیمای او
 پدید آورده است مربوط به حالات و عوارض او است. این دیدگاه درست بر خلاف نظر و
 طرح مشترک است؛ که انسان را از دیگر جانوران مشتق و تکامل یافته دانسته که
 سرانجام نوعی به نوعی، تبدیل گشته تا انسان کنونی پدید آمده است.

۹/۱ مرگ او پایان زندگانی وی نیست

بلکه مرگ دروازه‌ای برای ورود به حیات دیگر است. به دیگر سخن: از طریق مرگ
 قالبی را تهی کرده و با قالب دیگر (بدن برزخی) تا مدتی به زندگی ادامه می‌دهد.
 قرآن کریم با بیان لطیف به این حقیقت اشاره می‌کند:

﴿وَقَالُوا أَإِذَا ضَلَلْنَا فِي الْأَرْضِ أَإِنَّا لَفِي خَلْقٍ جَدِيدٍ بَلْ هُمْ بِلِقَاءِ
 رَبِّهِمْ كَافِرُونَ * قُلْ يَتَوَكَّلْ عَلَىٰ مَلِكِ الْمَوْتِ الَّذِي وُكِّلَ بِكُمْ ثُمَّ إِلَىٰ

رَبِّكُمْ تُرْجَعُونَ ﴿سجده: ۱۰-۱۱﴾؛ آنها گفتند: آیا هنگامی که ما (مُردیم و) در زمین گم شدیم، آفرینش تازه‌ای خواهیم یافت؟! ولی آنان لقای پروردگارشان را انکار می‌کنند. بگو: فرشته مرگ که بر شما مأمور شده، (روح) شما را می‌گیرد؛ سپس شما را به سوی پروردگارتان باز می‌گردانند.

قرآن در برابر شبهه آنان که می‌گویند «گر ما مردیم و در زمین گم شدیم آیا امکان دارد که آفرینش جدیدی داشته باشیم» پاسخ می‌دهد که مرگ برابر با گم شدن و نابود گشتن نیست.

فهم دقیق معنای آیه بستگی دارد که با معنای اصیل «توفی» آشنا شویم، معنی اصیل این لفظ همان گونه که در لسان العرب (۱۵: ۳۹۸، ماده «وفی») یاد می‌کند به معنای «أخذ» و «گرفتن» است نه به معنی میراندن، و اگر کسی آیات قرآن را در این رابطه به دقت مطالعه کند به معنای واقعی آن پی می‌برد. در این صورت آیه چنین می‌فرماید: فرشته مأمور این کار، شماها را می‌گیرد، و بدانید که روح و نفس که واقعیت شما است، نزد ما است، و آنچه که پراکنده می‌شود، شما نیستید، بلکه ابزار و ادوات این واقعیت است. اکنون باید دید آن شمایبی که فرشته آن را می‌گیرد، چیست؟ مسلماً آن واقعیت از نظر فلسفی نفس انسانی و به اصطلاح شرع، روح انسان است که در نزد خدا محفوظ است، و به هنگام تحقق معاد بار دیگر با بدن عنصری همراه می‌گردد.

۱۰/۱. حیات جاودان در رستاخیز

پس از سپری شدن دوران زندگی موقت در برزخ، زندگی جاودانه آغاز می‌شود و هر فردی به سزای کردار خود می‌رسد: «إِنْ خَيْرًا فَخَيْرٍ وَإِنْ شَرًّا فَشَرٍّ»، گروه نخست در بهشت برین، و گروه دوم در دوزخ سوزان.

۲. انسان از دیدگاه غربیان

در گذشته یادآور شدیم که موضوع در علوم انسانی، خواه از دیدگاه قرآن یا از دیدگاه دانشمندان غربی همان انسان است، و از نظر قرآن با ویژگی‌های او آشنا شدیم. اکنون وقت آن رسیده است که نظری به دیدگاه پایه گذاران علوم انسانی در غرب بیفکنیم.

انسان در این دیدگاه یک موجود طبیعی است که ریشه آن به دو جزء (تخمک و

گرم) برمی گردد که پس از انعقاد نطفه در رحم مادر رشد کرده، و پس از خروج از رحم در پرتو یک رشته قوانین مادی حاکم بر همه جانداران به زندگی خود ادامه می‌دهد، و آنگاه که توان زندگی کاهش یافت، مرگ او - به معنای پایان زندگی - فرا می‌رسد و از او دیگر جز بر سر زبانها و نوشته ها، خبری نیست.

در این دیدگاه انسان که در آغاز و پایان بریده از خدا است و هیچ نوع پیوندی با او ندارد، حتی اگر از او سؤال شود از کجا آمده‌ای، پاسخی جز این که بگوید از دو جزء پدر و مادر، چیز دیگری ندارد.

وجود انسان در این منظر بسان یک کتاب خطی قدیمی است که چند برگ از آغاز آن افتاده باشد و انسان نتواند مؤلف و نام کتاب را به دست آورد.

بنابراین، موضوع در علوم انسانی غربی، چنین انسانی است که هیچ پیوندی با خدا ندارد در حالی که موضوع در علوم انسانی اسلامی، انسانی است که با ویژگی‌های دهگانه پدید آمده است، و مسلماً اختلاف در موضوع مایه تعدد و دگرگونی دو علم خواهد بود، و نمی‌تواند یکی جایگزین دیگری باشد.

سخنی از «لاپلاس» و «اگوست کنت»

«لاپلاس» (۱۷۴۹-۱۸۲۷م) ریاضی دان، فیزیک دان، اخترشناس و فیلسوف فرانسوی، نظریه‌ای درباره چگونگی پیدایش زمین و کرات آسمانی، ارائه نمود. وقتی از او پرسیده شد چرا در تبیین فرضیه خود نامی از خدا نبردید، گفت: در فرضیه، نیاز به خدا نیست.

یعنی قوانین موجود در دل ماده برای تحقق فرضیه کافی است، و نیازی به قدرت مافوق نیست.

«اگوست کنت» (۱۷۹۸-۱۸۵۷م) دانشمند و فیلسوف فرانسوی تجربه گرا، آشکارا می‌گوید: در تبیین جهان آفرینش دو دوره سپری شده و اکنون دوره تجربه و آزمایش است. دوره نخست دوره ربانی بود، بشر همه حوادث و پدیده‌ها را از طریق اعتقاد به خدا تفسیر می‌کرد و چنین می‌اندیشید که او بود که زمین و آسمانها را آفرید، او باران می‌فرستد و گلها را می‌رویاند. دوره دوم مربوط به ماوراء طبیعت است که حوادث جهان به دست موجودات مجرد مانند فرشته و عقول و نفوس می‌سپرد، و از این طریق جهان را تفسیر می‌کرد.

اکنون دوره سوم آغاز شده که باید همه حوادث و رویدادها را به محک تجربه زد و

نتیجه گرفت و از دو دوره پیشین خداحافظی کرد.

علوم انسانی در غرب بر یک چنین افکاری استوار است، این دو دانشمند ارزشمند تصور می‌کنند که علل و اسباب طبیعی در عرض خدا هستند، حتماً باید یکی را گرفت و دیگری را رد کرد، ولی به خاطر دوری از مشرق زمین و فلسفه اسلامی از این غافلند که باید هر دو را گرفت، مشیت الهی بر این تعلق گرفته که جهان ماده بر اصول علل و اسباب اداره شوند، و در عین حال تمام نظام با آنچه در درون او از علل و اسباب است مخلوق و قائم به وجود او است، و در هر لحظه از آن مقام منبع هستی پذیرفته و نور پاش می‌شود و به قول عارف شبستری:

سیه رویی ز ممکن در دو عالم جدا هرگز نشد و الله اعلم

ب) مسائل و محمولات در دو دیدگاه

سخن ما درباره موضوع علوم انسانی در دو دیدگاه سپری شد، اکنون به تبیین مرحله دوم می‌پردازیم. مرحله دوم مربوط به مسائل و محمولات موجود در دو نظریه است که در توضیح اختلاف فقط به اندک مثال بسنده می‌کنیم:

۱. انسان یک موجود خداجو است

در تمام تمدن‌های هفده‌گانه‌ای که باستان شناسان از آن گزارش می‌دهند بشر خداجو بوده، و به عناوین مختلف خدا را تصور می‌کرد و در برابر آن خضوع می‌نمود، و زندگی او جدا از ساخت معبد و پرستشگاه نبوده، و این حالت یکی از دیرینه‌ترین ویژگی انسان می‌باشد.

دانشمند معروف مصری فرید وجدی (دائرة المعارف، ماده «اله» و «وثن») می‌نویسد:

«نتیجه کاوش در طبقات زمین می‌رساند که بت پرستی از روشن‌ترین و بارزترین ادراکات بشر بوده، تو گویی اعتقاد به مبدأ با پیدایش بشر به وجود آمده است.»

برخی از دانشمندان غرب مانند «شوپنهاور» گرایش مذهبی را در انسان به اندازه‌ای عمیق می‌داند که آن را فصل ممیز انسان می‌شمارد و می‌گوید: «انسان حیوانی است متافیزیک» (زندگی و اصالت مذهبی، ص ۳۱، نقل از کتاب «متافیزیک» تألیف فلیسین شاله، ص ۱۱).

در فصول تاریخ بشر، نمی‌توان فصلی یافت که در آن تمایل انسانی به ماورای طبیعت منفی باشد، بلکه حس مذهبی در میان تمام اقوام و ملل، جزء لاینفک زندگی

تشخیص داده شده که همواره با آنها بوده و هست؛ تا آن جا که جان - ر - ایورث، استاد دانشگاه «کلمبیا» درباره مذهب چنین می گوید:

«هیچ فرهنگ و تمدنی را در نزد هیچ قومی نمی توان یافت مگر آن که در آن فرهنگ و تمدن شکلی از مذاهب وجود داشته است، ریشه های مذهب در اعماق تاریخ تا اعماق تاریکی از تاریخ که ثبت نشده و به دسترش بشر نرسیده است، کشیده است» (مذهب در آزمایش ها و رویدادهای زندگی، ص ۹).

حسّ دینی هم اکنون در میان ملل متمدن جهان یک حس طبیعی است که در هر گوشه ای از جهان برای خود تجلیاتی دارد، همین الآن قسمت مهمی از روی زمین را معابد و کلیساها و مساجد و بتکده ها اشغال کرده است، و ندای «الله اکبر» در روزهای جمعه و غیره از گلدسته های مساجد مسلمانان، و صدای ناقوس کلیساها در روزهای یکشنبه طنین انداز است، و اگر با هواپیما از فراز قاره های مختلف جهان عبور کنیم، آثار و جلوه های این حس را، هم در میان غنی ترین و صنعتی ترین کشورهای جهان و هم در میان فقیرترین و عقب مانده ترین ملل عالم، با دیدگان خود مشاهده می نماییم.

آیا یک چنین حس کلی و عمومی آن هم در تمام اعصار و قرون در میان تمام ملل جهان از غنی و فقیر نشانه فطری بودن آن نیست؟

اسلام این خداجویی را از طریق فطرت و آفرینش تفسیر می کند و می گوید: خداجویی و خداگرایی جزء آفرینش او است، و در یک معنا خداخواهی، ندایی است که انسان آن را در درون می شنود چنان که می فرماید:

﴿فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا فِطْرَةَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذَلِكَ الدِّينُ الْقِيمُ وَلَكِنَّا أَكْثَرُ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ﴾ (روم: ۳۰)؛

پس روی خود را متوجه آیین خالص پروردگار کن. این فطرتی است که خداوند، انسانها را بر آن آفریده؛ دگرگونی در آفرینش الهی نیست؛ این است آیین استوار؛ ولی اکثر مردم نمی دانند.

۲. تحلیل خداجویی از دیدگاه غرب

ولی این پدیده دیرینه در علوم انسانی غربی به نحو دیگر تفسیر می شود: الف. خوف از پدیده های زمینی و آسمانی، بشر را بر آن واداشت که برای خود پناهگاهی بیندیشد تا او را از زلزله ها و سیل ها و صاعقه ها صیانت بخشد، و اگر چنین خوفی در کار نبود، اندیشه خداگرایی در حیات انسانی پدید نمی آمد.

ب. گاهی می‌گویند حالت روان شناسانه نیاز کودک به پدر سبب خداجویی انسان شده است؛ زیرا کودک پیوسته بر پدر و مادر تکیه می‌کند، ادامه این حالت سبب شد که وی نیز در دوران بزرگی نیز به دنبال جانشین برای پدر باشد که حالت روانی او را تأمین کند.

در حالی که در جهان بینی الهی مسأله به گونه دیگر است که توضیح آن گذشت.

۳. مسائل تربیتی و علوم انسانی

از مسائلی که در علوم انسانی مطرح می‌شود مسأله تربیت کودک و جوان و جامعه است. واژه «تربیت» مصدر «ربی، یربی» به معنی پروراندن و پرورش دادن است. ناگفته پیداست که پروراندن چیزی، جدا از وجود بالقوه آن نیست که مربی با درایت خاصی پرده از وجود آن برداشته و آن را به حد کمال و به فعلیت برساند.

از نظر اسلام آنچه که سعادت کودک و جوان و یا جامعه است در وجود انسان نهادینه شده است، و کار مربی ایجاد محیط مناسب برای رشد آن است. بنابراین مربی «توآور» نیست بلکه بازگو کننده چیزی است که قبلاً در آفرینش انسان موجود می‌باشد. در این جا مکتب تربیتی اسلام رنگ خاصی پیدا می‌کند زیرا:

اولاً: از آن جا که در این مکتب حسن و قبح عقلی مطرح است یعنی هر انسانی از درون، خوبیها و زشتیها را درک می‌کند، در این صورت کار مربی تذکر و یادآوری ندهایی است که انسان آنها از درون می‌شنود، چنان که می‌فرماید:

﴿فَاللَّهُمَّهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا﴾ (شمس: ۸)؛ سپس فجور و تقوا (شر و

خیرش) را به او الهام کرده است.

و به قول سراینده:

در اندرون من خسته دل ندانم چیست که من خموشم و او در فغان و در غوغا است
ثانیاً: منافع زودگذر مادی سبب می‌شود که انسان توجیه گر کردارهای زشت خود باشد و شیطنت نفسانی با آرایش خاص، کارهای زشت را خوب جلوه می‌دهد، و سرانجام ندای درونی توان خود را از دست می‌دهد و انسان در گرداب گناه قرار می‌گیرد. برای علاج چنین پیش آمدها، پشتونه‌ای لازم است که توان وجدان را بالا ببرد و آن، جز اعتقاد به خدا و روز جزا، و به عبارت کوتاه تر غیر دین چیز دیگری نیست، اعتقاد به خدایی که ﴿يَعْلَمُ خَائِنَةَ الْأَعْيُنِ وَمَا تُخْفِي الصُّدُورُ﴾ (غافر: ۱۹) (او چشمهایی را که به خیانت می‌گردد و آنچه را سینه‌ها پنهان می‌دارند، می‌داند)، انسان را

در مقابل هوس‌های زودگذر بیمه می‌کند.

اگر مسائل تربیتی در اسلام بر دو اصل: «وجدان» و «دین» استوار است، ولی همین مسائل در علوم انسانی غرب به گونه دیگر مطرح می‌شود. در آن‌جا در میان ابزار شناخت، به تجربه بیش از هر ابزاری ارزش می‌دهند، و چون تجربه ثابت نموده که درست‌گویی غالباً مایه سودمندی و دروغ‌گویی مایه ریامندی انسان است پس باید در زندگی راست گفت و از دروغ پرهیز نمود، و لذا در غرب دروغ گفتن بسیار گناه بزرگ و غیر قابل بخشودگی است.

مسلماً این نوع اخلاق تا حدی می‌تواند مایه سعادت جامعه باشد، ولی از آن‌جا که بر اساس منافع و منفعت‌گرایی استوار است اگر منافع کلان او با اصول اخلاقی مادی تضاد پیدا کرد غالباً اخلاق قربانی سودهای کلان می‌شود.

در مراکز تجاری و فروشگاه‌ها غالباً افرادی را استخدام می‌کنند تا با گشاده رویی و زبان بازی با مشتری‌ها روبرو شوند، انسان تصور می‌کند که واقعاً آنان انسان‌های متخلق به اخلاق حسنه هستند، اما آگاهان می‌دانند که این نوع برخورد با مشتری به خاطر جلب آنها برای خرید است و در غیر آن صورت، از آداب ظاهری- اگر تندگویی نباشد- خبری نیست.

از این بیان نتیجه می‌گیریم که مسائل تربیتی در دو قلمرو یکسان نیست و باید از هم تفکیک شوند.

۴. مسائل سیاسی در دو قلمرو

مسائل سیاسی جزو علوم انسانی است و دیدگاه دو مکتب کاملاً با هم متفاوت است، اسلام جنگ مسلحانه را در صورتی تجویز می‌کند که طرف متجاوز باشد، و در غیر این صورت دعوت به درگیری نمی‌کند:

﴿لَا يَنْهَاكُمُ اللَّهُ عَنِ الَّذِينَ لَمْ يُقَاتِلُوكُمْ فِي الدِّينِ وَلَمْ يُخْرِجُوكُمْ مِنْ دِيَارِكُمْ أَنْ تَبَرُّوهُمْ وَتُقْسِطُوا إِلَيْهِمْ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ﴾

(ممتحنه: ۸)؛ خدا شما را (از نیکی کردن و رعایت عدالت) نسبت به کسانی که در امر دین با شما پیکار نکردند و از خانه و دیارتان بیرون نراندند نهی نمی‌کند؛ چرا که خداوند عدالت‌پیشگان را دوست دارد.

اصول سیاست اسلام را علاوه بر آیات قرآن مجید، نامه امام علی علیه السلام به مالک اشتر تشکیل می‌دهد. او به استاندار مصر دستور می‌دهد:

«وَلَا تَكُونَنَّ عَلَيْهِمْ سَبْعًا ضَارِيًا (ضارياً) تَعْتَنِمُ أَكْلَهُمْ، فَإِنَّهُمْ صِنْفَانِ: إِمَّا أُخَّ لَكَ فِي الدِّينِ، أَوْ نَظِيرٌ لَكَ فِي الْخَلْقِ» (نهج البلاغه، نامه ۵۳، بند ۹)؛
هم‌چون حیوان درنده‌ای نسبت به آنان مباش که خوردن آنها را
غنیمت شماری زیرا آنها دو گروه بیش نیستند یا برادران دینی تو
هستند یا انسان‌هایی مثل تو.

ولی اساس سیاست غربیان بر حفظ منافع است، امریکای جنایت کار از آن طرف
دنیا، در افغانستان نیرو پیاده می‌کند؛ چرا که می‌گوید من در این سرزمین منافی دارم
برای حفظ منافعم از نبرد ناگزیرم.

امروزها آمریکا سر و صدایی به راه انداخته که در صدد انتقال سفارتخانه خود به
قدس شریف است، وی تمام پیمان‌ها و اصول مصوب سازمان ملل را نادیده گرفته و
می‌خواهد در سرزمین دیگران سفارتخانه باز کند.

۵. دوگانگی در هدف و غرض

در آغاز سخن یادآور شدیم، هر دانشی، جدا از سه چیز نیست یعنی: موضوع و
محمول و غایت، و در گذشته درباره دو امر نخست، سخن گفتیم و روشن شد که از
دیدگاه قرآن موضوع و محمول علوم انسانی، از دیدگاه غربی کاملاً متفاوت است. اکنون
به تبیین سومی می‌پردازیم و به طور موجز اشاره می‌کنیم که اهداف دو علم کاملاً
متفاوت است زیرا:

غرض از تدوین علوم انسانی از نظر قرآن، پرورش انسان کاملی است که جانشین
خدا در روی زمین باشد و بار امانت بدوش بکشد و با کمالات وجودی و رفتاری خود،
مظهر کمالات بی‌نهایت خدای عز و جل باشد:

﴿وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ﴾ (ذاریات: ۵۶)؛ من جن و
انس را نیافریدم جز برای این که عبادتم کنند (و از این راه تکامل یابند
و به من نزدیک شوند)!

﴿إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ﴾ (بقره: ۱۵۶)؛ ما از آن خداییم و به سوی او
باز می‌گردیم!

در حالی که اهداف و هدف از تدوین علوم انسانی در دیدگاه غربیان، ارائه
بهره‌گیری از مواهب طبیعی و زندگی لذت بخش، و تولید و مصرف است، دیگر هدفی
و غرضی در کار نیست.

با توجه به این نوع مغایرت در مراحل سه گانه چگونه می‌توان یکی را جایگزین دیگری ساخت، اگر هم در یک رشته مسائل مشترکاتی دارند، در مسائل فراوانی از هم جدا می‌باشند.

در پایان حدیثی از امیرمؤمنان علیه السلام در مورد لزوم شناخت انسان تقدیم می‌شود:
قال أمير المؤمنين عليه السلام: «أعظم الجهل، جهل الإنسان أمر نفسه، أعظم الحكمة معرفة الإنسان نفسه ووقوفه عند عذر» (غرر الحكم، ص ۷۷):
بدترین جهل، جهل انسان به حقیقت وجود او است، بزرگ‌ترین حکمت و دانش شناخت خویشین است و توقف در موارد عذر آن‌جا که نمی‌داند، از اظهار نظر خودداری کند.